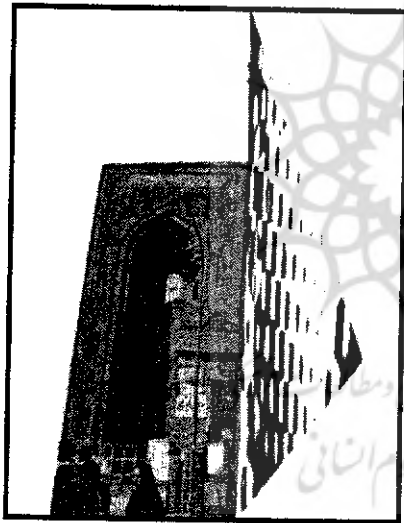


فطرت و هنر دینی

● آیه الله سید مرتضیٰ نهمی - کرمانشاه



ما پیروان اسلام در جهان امروز و طلایه داران انقلاب دینی در عصر تشّت و تفرّق تمدّن کنونی هستیم و معتقدیم که تنها راه برای بشر به سوی صلح و صلاح و عدل و فلاح در حکومت صالحان است و طبعاً هنر هم باید به حکم فطرت سلیم در این راه و بر این مقصد و مقصود باشد.

راه فطرت راه انبیا است و توجّه به میثاق ازلی با حقّ: «فَطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». و رسالت

هنر که رسالت همین فطرت الهی است، نفی همهٔ عبودیت‌ها و شرک‌ها است اگر ظاهر آیهٔ کریمهٔ

قرآنی **وَلَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئاً**، بت پرستی باشد، اما معنای گستردهٔ قرآنی همیشه افق‌های بی‌کران را دربردارد و آن به معنای آن‌که غیر خداوند را مایل نباش و نپرست؛ حتی نفس خویش را و

کمال لطافت و صفا و ذوق و وفای هنر، همانا کمال توحید و ایمان و وابستگی قدس حضرت ربوبی است.

شایسته است که این مطلب را مفصل‌تر و

مشروح تر بیان داریم که خود رهنمودی بر خداپرستی و بیداری فطرت الهی انسانی و توجه به عرفان هنری انسانی است.

اذهان ساده مبتدیان و اهل عرف، دسته‌های انواع و اجناس مختلف عالم مادی را افقی می‌نگرند؛ یعنی چنین خیال می‌کنند که ما دسته انسان‌ها در مقابل و در عرض دسته خلقت دیگری هستیم به نام حیوانات؛ همان‌طور که دسته دیگری از عالم ماده و خلقت به نام اجسام نامی و اجسام مطلق، چه نامی باشند و چه غیرنامی، در عرض و در مقابل ماست و این اشتباهی است عامیانه. خلقت مادی موجودات جان‌دار و بی‌جان را باید به نحو هر می و مرتبه فوق مرتبه دیگر تصور کرد. بدین معنی که تمام موجودات مادی، مشترک در امری هستند که آن عبارت است از جسمیت مطلق و ماده مشترک بین همه ی موجودات با خواص و آثار این جسم مطلق و ماده مشترک؛ یعنی آن جسمیت و مادیتی که در اجسام جمادات محض و نباتات و حیوانات و انسان‌ها گسترده است و آن خواص و آثاری که در همه آن‌ها موجود است؛ مانند دارای ابعاد سه گانه بودن، دارای وزن و ثقل مخصوص بودن،

تشکل از الکترون‌ها و پروتون‌ها و نوترن‌ها، و در تغییر و تبدل دائمی بودن و از حالی به حالی و از وجودی خلغ شدن و به وجود جدیدی ملبس شدن و در جریان و سیلان وجود سیال هستی مادی بودن.

اما در این مرحله از سطح گسترده عالم مادی دسته‌ای از موجودات به حالت جمادی و خصوصیات آن، در سطح زیرین باقی مانده و دسته‌ای دیگر به نام نامی با مزیت‌ات اضافی دیگری در سطح بالاتری قرار می‌گیرند. جمادات تغییر و تبدیلی به صورت ظاهری نداشته، بدون عامل خارجی به حال رکود و سکون هستند؛ به خلاف اجسام نامی که دارای مزیت رشد و نمو و تغذی و گرفتن و جذب و دفع مواد غذایی می‌باشند. تمام اجسام نامی چه نباتات و چه حیوانات و چه انسان‌ها در این مزیت مشترک‌اند. اما باز هم در این سطح برافراشته نامی از سطح عالم مادی دسته‌ای از نامی‌ها به حال نباتی باقی مانده و دسته‌ای دیگر بواسطه داشتن مزیت‌ات دیگری به مرتبه بالاتر صعود می‌کنند و آن مزیت‌ها عبارتند از: رفتارهایی چون از جایی به جایی رفتن و در طلب روزی و غذا جستجو

کردن، پرهیز از خطر و حبس تهاجم و دفاع و مهر مادری داشتن و در جستجوی جنس و لانه و آشیانه و کاشانه بودن و غیر این‌ها که از همه تعبیر به «غریز حیوانی» می‌نماییم. حیوان با هر شکلی و حالی و در هر زمان و مکانی که مناسبت با هر غریزه داشته باشد، این غرائز را کم و بیش از خود به منصفه بروز و ظهور می‌رساند. کار انجام می‌دهد، و به خواستن هم انجام می‌دهد اما در تسخیر امری درونی و طبیعی، احساس دارد و به رفتار غریزی خود هم گاه آگاه است، اما در تسخیر آن غریزه است و نمی‌داند چرا این را انجام می‌دهد و اصولاً «چرا» به صورت سؤال در مغز و ذهن او نقش نمی‌بندد. زیرا به جهل و علم خود علم و شناخت حضوری و نفسی ندارد. همان‌طور که بعد ذکر می‌کنیم این غریز در همه افراد حیوانات چه انسان باشد و چه نباشد، موجود است و در هر حیوانی به شکلی متجلی و ظاهر می‌گردد.

از میان حیوانات، دسته‌ای دیگر برافراشته می‌شود به نام انسان که علاوه برداشتن همه این امتیازات، باز هم از ویژگی‌های خاص دیگری بهره‌ور است که از اختصاصات اوست، که از

آن‌ها تعبیر به «فطریات انسانی» می‌کنیم و از این‌جا روشن می‌شود که غریز، مخصوص مراحل حیوانی است و فطریات، خاص افراد انسانی.

برای توضیح بیش‌تر این مطالب باز هم می‌گوییم در جنس نامی رفتاری مشاهده می‌شود که از آن تعبیر به رفتارهای بازتابی و رفلکسی و عکس‌العملی می‌نماییم. این رفتارها معمولاً ساده و بدون ترکیب‌های پیچیده و بدون انواع گوناگون و مختلف می‌باشد. آگاهی و التفات در آن‌ها دخالتی ندارد؛ مثل تکان خوردن پا در اثر تحریک نوک سوزن یا بسته شدن قه‌ری چشم در حالت نزدیکی خطر به چشم و امثال این‌ها که زیاد است. این نوع رفتارها، به ندرت، در نبات هم دیده شده است؛ مثل گیاهان گوشت‌خوار که به‌طور بازتابی در مواقع مخصوصی حشره را در خود حبس نموده، سپس به بیرون می‌اندازند. به همین جهت است که گفتیم رفتارهای بازتابی در جنس نامی یافت می‌شود. البته بیش‌تر در نوع حیوان آن جنس، این نوع رفتارها در کنار غریز و فطریات است، نه آن‌که از آن‌ها باشد.

در این‌جا مناسب است که اشاره‌ای به قضیه

عادت و رفتارهای آموختنی نیز بشود: از آنجا که در تعریف غرایز و فطریات گفتیم که آن‌ها در سطح گسترده جنس حیوان‌ها و نوع انسان‌ها یعنی در همه افراد آن‌ها موجوداند، فرق آن‌ها با عادات و رفتارهای آموختنی نیز معلوم می‌گردد. زیرا این رفتارها مخصوص افرادی است که با آن‌ها سر و کار پیدا می‌کنند و لذا اگر هم افرادی آن‌ها را نداشته باشند، ضرری به حیوانیت و انسانیت آن‌ها نمی‌زند؛ به خلاف رفتارهای فطری و غریزی.

اکنون به سر سخن خود بازگردیم: در مراتب هرمی مخلوقات مادی هر مرتبه بالاتری خصوصیات سطح و مرتبه زیرین را دارا می‌باشد و فاقد مزیت مرتبه بالاتر است؛ اگر بالاتری داشته باشد. پس نبات خصوصیات جسم را نیز دارد، همان‌طور که حیوانات هم خواص جسم مطلق و نامی را دارند، چنان‌که انسان هم خواص و آثار جسم مطلق و نامی و حیوان را دارد؛ به ضمیمه فصل خاص خودش که همراه با آثار و خواص مخصوص انسانی است. پس افراد انسانی نیز واجد غرایز حیوانی هستند؛ هم غرایز حیوانی را دارند و هم فطریات انسانی را. از این‌جا مطلبی

برای ما روشن می‌شود و آن این‌که هر مرتبه فوقی اگر تنزل و هبوط نماید، به درجه پایین‌تر خود می‌رسد. اگر نباتی خواص نباتی خود را از دست دهد به جسم بی‌جان محض باز می‌گردد و اگر حیوانی غرائز و خواص و آثار خاصه حیوانی را از دست دهد به مرتبه نباتی نزول می‌کند و اگر انسانی حقیقتاً آن فطریات والا و گرایش‌های متعالی خود را از دست بدهد و جز خور و خواب و خشم و شهوت چیزی نداند، به راستی که او حیوانی است به صورت انسانی و چون هر حیوانی سمبل و نماد خصلتی و صفتی است، اگر انسانی همه فطریات و سایر غرایز، جز صفت آن حیوان را محکوم نموده و زیر پانهد، به صفت آن حیوان متجلی و ظاهر می‌گردد و شاید هم حشر انسانی در عالم آخرت به صورت حیوانات از این بابت است که چنین انسانی حقیقتاً از نظر رفتار و عمل، چون آن حیوان است؛ حقیقتاً.

ابداع و ابداع فطریات در نهاد و خمیره آدمی نه به طوری است که مجبور بر گرایشات فطری گردد، بلکه چون خمیرمایه‌ای است که زمینه پذیرش مراحل عالی انسانی با این امدادها و کمک‌های عالی برای انسانی فراهم گردد و این

منافات ندارد با آن که انسانی خود را تسلیم
غریزه‌ای از غرایز، چون شهوت یا غضب یا
حرص و ولع آن یا غیر این‌ها بنماید و فطرت
انسانی خود را فدای غریزه حیوانی خود کند.

باز هم در سخن خود به تجدید مطلبی دیگر
می‌پردازیم: مرتبه حیوانی، همراه با احساس
جزئیات اطراف حیوان است و ابراز و اظهار و
غرایز مودوعه در او با سلب فقدان تمام امتیازات
انسانی چون شناخت و آگاهی و تفکر و قیاس و
تشبیه و تمثیل و استقرا و انتزاع و تجرید و تعمیم
عقلی و استنتاج کلیات عقلی، شناخت و آگاهی به
حالات نفس، مخصوصاً آگاهی پیدا کردن به
آگاهی نفس یا به عدم آگاهی یعنی: علم به علم و
علم به جهل و عدم موفقیت و به سبب همین علم
به جهل و آگاهی به فقدان آگاهی است که در ذهن
انسان «چرا» و «به چه علت» در ذهن انسان نقش
می‌بندد. انسانی با ارتکاز اصل علت در ذهنش
پی‌گیر علت معلول متحقق است تا پی به اسباب و
علل ببرد، مخصوصاً از آن‌جا که در فطرت و نهاد
او شوق معرفت به حقایق و دفع و رفع جهل و
نادانی است و علاوه بر این امور در نهاد انسانی
گرایش‌های متعالی و فطریات عالی دیگری نهاده

شده است که از آن به فطریات تعبیر نمودیم و
مایه امتیاز انسانی همین هاست و حیوان را هیچ
خبر از عالم انسانی نیست. و به راستی این‌جا باید
به نکته‌ای بس بلند و دل‌پذیر توجه پیدا کرد که
همان‌طور که مرتبه ما بسی والاتر و بالاتر از
حیوان است، فوق عالم انسانی نیز مرتبه دیگری
از این هرم هست که ما را به محدوده آن راه
نیست و آن عالم انسان معصوم و محبت‌خداوند
است. اگر ما این‌جا در تنگنای بسیار وسیع و
گسترده عالم عقل و تفکر و نظر انسانی حبس و
محدودیم و با کمک شهر فکر و نظر و عقل به
تاریکی‌ها راه می‌سپریم و به واقع یا می‌رسیم یا
نمی‌رسیم، آن‌ها عالمی دیگر سراپا عقل و شعور
و دریافت نفسی و کشف حقایق را دارند.
امتیازات همه انسان‌ها در آن‌ها موجود است، اما
در یافت آن‌ها و پی بردنشان به حقایق عالم هستی
به تفکر و اندیشه نیست. پس سنخ فکری و نظری
ما لایق مقام والای آنان نیست. وحی و الهامات
انبیا از سنخ نظر و اندیشه نیست، همان‌طور که
نبوت، نبوغ فکری بسری نیست. دریافت حجج
معصومین علیهم‌السلام چنان است که هیچ‌گاه ممکن
نیست که اشتباه کنند و پشیمان شده دست بکشند،

یا به جهل و خطای خود واقف گردند و یا در مقابل گنج‌های جهان دعوت خود را کنار گذاشته، چشم‌پوشی کنند. و آیا نمی‌شود گفت که بالاتر از این عوالم، عالمی برای انسان‌های مستعالی نیز هست که آن‌جا حقیقتاً مقام ربّ‌زدنی علماء و منزل حشر عقلی است؟

دوباره با تجدید مطلبی به سر سخن خود یعنی فطرت انسانی بازگردیم. آدمی زاده اگر به نظر انصاف در خصلت‌های طبیعی و خمیره‌ای خود نظر کند، بدون شک در خود صفایی را به حسب طبیعت انسانی و بشری کشف می‌کند که هر انسانی در هر صورت و لباس و زمان و مکانی گویی این صفات در او به خمیره نهاده شده و در نهاد او خمیره گشته است و اصولاً انسان به حسب طبیعت و خلقت خود گرایشی به سوی امور، حقایق یا مقوله‌هایی دارد که مایه امتیاز او از حیوان است و سربلندی او در هر م خلقت با همین گرایش‌هاست. و لذا از آن‌ها تعبیر به گرایش‌های عالی و متعالی و مقدّس نموده‌اند و تاکنون به پنج‌تای آن‌ها به‌طور مسلم دست یافته‌اند:

۱. اولین آن‌ها مقوله حقیقت‌جویی و دانایی و

گرایش به سوی درک و فهم حقایق جهان هستی، آن‌گونه که هست، و گرایش دایمی انسانی به سوی کمال، مقتضی گرایش دایمی او به سوی فهم و درک جهان هستی به نظر و شناخت صحیح خود است. آن‌چنان‌که به کمال نظری و عقلی خود برسد.

اصولاً به دنبال علم و فلسفه رفتن و پی‌بردن به مجهولات از راه آزمون و تجربه، باکاوش عقلی و نظری، ناشی از همین حس و همین مقوله است. تقویت همین مقوله و حس درونی در بزرگان علم و فلسفه، سبب بزرگی آنان و اعتلای مقام علمی آنان شده است و چه حکایت‌ها از تفانی آنان در راه کشف حقایق که نقل نشده است.

۲. مقوله دَوم، مقوله خیر اخلاقی است. آدمی بالفطره و به حسب طبیعت خلّقی خود گرایشی باطنی به سوی فضایل و مکارم اخلاق دارد؛ نه از جهت آن‌که آن‌ها برای او نان و آب آورند یا به نفع مادی و جسمی و حسی اویند، بلکه خود آن فضایل و مکارم برای او ارزشمند و قابل ارزش است و چه بسا که آدمی از منافع و حوایج مادی خود چشم‌پوشی نموده، همه را در راه فضایل و

مکارم اخلاقی فدا می‌نماید.

۳. مقولهٔ سوّم، زیبایی و زیبادوستی و زیباسازی است؛ گرایشی که هر انسانی در اعماق نفس خود آن را در می‌یابد و از زیبایی لذّت می‌برد. به همین جهت است که هر چه می‌سازد یا انتخاب می‌کند، سعی دارد که آن را زیبا و زیباتر سازد و زیبا و زیباتر انتخاب کند. مظهر این مقولهٔ هنر است که اهمیت آن در جوامع تمدّن بشری بر کسی پوشیده نیست.

۴. مقولهٔ ابداع و خلاقیت، نوآوری و جدیدآوری و جدیدسازی چیزی است که طبع هر انسانی گرایش باطنی به سوی آن دارد. اصل استخدام در طبیعت و فکر انسانی خوابیده شده و با آن اصل است که از هر چیز به نحو مقتضی او بهره‌برداری می‌کند، ولی انسانی مایل است که همیشه این اصل را توأم با مقولهٔ ابداع و خلاقیت به منصّه ظهور و بروز برساند. همان‌طور که گه‌گاه مقوله‌های دیگر فطریات انسانی همراه با این مقوله به منصّه ظهور و بروز می‌رسد، حتی‌ال‌حکم حس حقیقت‌جویی انسانی عاملی اصلی برای حس ابداع و خلاقیت می‌گردد و همین حس ابداع و خلاقیت را آدمی با مقولهٔ زیبایی و زیباسازی

همراه نموده، با هنرش و زیباآوری‌اش خیری اخلاقی و فضیلتی انسانی را در راه عشق و پرستش، آشکار و آفتابی می‌کند و با جهاد و کوشش هم این مقوله‌ها را به معرض نمایش می‌گذارد و هم نفس خویش را در ابراز و اظهار آن‌ها راضی می‌نماید. بودن این مقوله از گرایش‌های متعالی انسانی ممکن است مورد نظر بعضی از محققان و روان‌شناسان واقع گردد. از آن‌جا که این مقوله بازگشتش به سوی مقولهٔ حقیقت‌جویی و زیبایی است، درست است که آدمی همیشه در پی خلاقیت و ابداع و نوآوری است، ولی از آن‌جا که در نهاد و ضمیر او گرایش به کشف مجهولات و پیدا کردن حقایق جدید و آوردن اشیای نو و زیباست، این گرایش‌ها سبب خلاقیت و ابداع است. در هر صورت جای تطویل کلام نیست.

۵. مقولهٔ گرایش به سوی کمال و جمال مطلق خداوندی و گرایش به سوی پرستش که از آن تعبیر به عشق و پرستش می‌کنند و راز آن که انسانی با به دست آوردن همهٔ خواسته‌های دنیایی‌اش باز هم یک حالت خواستن و گرایشی دارد که کشش به سوی خداوند است و خیال

می‌کند که با دل‌بستن به معشوق‌ها و محبوب‌های گذران عالم طبیعت، نفس او ارضا می‌گردد، ولی اشتباه می‌کند. تفصیل کلام در این مقوله محتاج بحث گسترده‌ای است که مقام، گنجایش آن را ندارد.

باز هم به سر سخن سابق خود رویم: آدمی زاده با داشتن این فطریات باز هم خیلی روبه‌راه نیست. داشتن فطریات متعالی، داشتن بالقوه سرمایه‌های سعادت است. خمیره و سرمایه‌ی تعالی در او هست، به شرط آن‌که از آن‌ها در راه همان تعالی - یعنی در راه مقتضیات همان فطرت‌ها - قدم گذارد و با تعدیل غرایز حیوانی که وجود آن‌ها هم کاملاً لازم و ضروری است و پیروی سالم و صحیح از همین فطریات، به مقام والای قداست انسانی و اصالت‌خدایی برسد؛ اما هیئات! زیرا به طبیعت اولی دست‌خوش قوای شهوی و غضبی و غرایز حیوانی است، تسلیم شدن به یک خلق و خوی و خصلت حیوانی فطرت او را مهمل گذارده، آن خصلت حیوانی در او غالب و مستولی گردد. هر حیوانی سبیل خصلتی و خوئی است و انسانی والا با اتصاف به آن خصلت و با کورکردن منابع فطریات ارزنده و

سایر غرایز حیوانی در حقیقت، چون آن حیوان متجلی و ظاهر می‌گردد. ندیده‌اید که می‌گویند فلانی چون حیوان درنده‌ای شده است یا چون فلان حیوان، کودن و بی‌شعور یا چون فلان حیوان حریص، و آزمند یا شهوی و جنس‌طلب است؟ یعنی حقیقتاً از خصوصیات جسمی و ساختمانی جان‌دار توقع ما همان خصوصیات غرایز فطریات و گرایش‌هاست و هر حیوان و انسانی به آن‌ها شناخته می‌شود.

با توجه به مطالب گذشته روشن می‌شود که اگر آدمی را تکلیف کرده‌اند تا به مراتب عالی برسد و به سوی کمالات نامتناهی دائماً پویا باشد، مقدمات این جریان و اسباب و گرایش‌ها و خواسته‌های طبیعی و درونی این سیر و سلوک را هم در او فراهم نموده و به ودیعه نهاده‌اند، که اگر به همان جریان خلقی و صحیح و سالم پویا باشد، خداپرست و رهرو راه اسلام‌خدایی است و جریان‌های مخالف او را از جریان حقیقی باز نمی‌دارد و «کل مولود یولد علی الفطرة».

انبیا علیهم‌السلام برای نهادن فطرت در افراد انسان‌ها نیامده‌اند، بلکه برای برانگیختن و بیدار و هشیار کردن و آشکار کردن گنج‌های گران‌بهای

عقول و استعدادات کمالی انسان‌ها آمده‌اند و به ودیعه بودن فطریات در همهٔ افراد انسانی به حسب خلقت، خود موجب شده است که انبیا برای همهٔ مردم آمده باشند، نه برای طبقهٔ تحصیل‌کرده‌ها، پروفیسورها و فیلسوف‌ها، بلکه هر که فطرتش بیدارتر، استعداد و استفاده و بهره‌وری‌اش بهتر و بیش‌تر.

فطریات نهادی انسانی به حضور و شهود نفسی برای هر کسی مشهود و حاضر است و دریافتنی است، نه دانستی. چون حالات دیگر نفس مثل شجاعت، ترس، خرسندی، احساس محبت یا نفرت، احساس تشنگی، گرسنگی و امثال این‌ها. دریافت تشنگی و سوزش عطش جان‌سوز مطلبی است و تصور آن و دانستن آن مطلبی دیگر.

فرق بین عقل و قلب نیز همین است. آدمی چه بسا مطلب‌ها می‌داند، اما هیچ حالی و سوزی و گدازی، ایمانی، اعتقادی را در خود نمی‌بیند. یکی چقدر برای سیدالشهدا علیه السلام می‌خواند و مصیبت جان‌گداز آن حضرت را با عبارات جان‌سوز بیان می‌کند، اما خود، سوز و گدازی از آن حضرت در نمی‌یابد و یکی دیگر تاب شنیدن نام حسین علیه السلام

را ندارد و این همان سوز درونی است. یکی برای شهید چقدر می‌خواند و مجلس اداره می‌کند، اما سوزی را حقیقتاً در نمی‌یابد و یکی دیگر از شنیدن نام شهید و دیدن قبر شهید و عکس شهید سر تا به پایش سوز و گداز و آتش است.

این مطالب برای آن بود که حضرت حق متعال با همین شهود نفسی بر ما احتجاج و اتمام حجت می‌کند و آدمی را با دریافت این حقیقت، دریافت این شهود و حضور روشن در نفس خود، دیگر مجال انکار و ردی نیست و نیک روشن شد که در راه سیر و سلوک، مردی به دانستی‌ها نیست، بلکه به دریافتنی‌هاست. نه هر آن که بیش‌تر می‌داند به خدای نزدیک‌تر و مقرب‌تر است، بلکه آن کس که با تقواتر و با ایمان‌تر است، اقرب و اکرم است.

از آن جا که عرض کردیم جریان فطریات حواله به مجهولات و ظلمات نیست، پس مقتضی آن است که حقیقتی در اصل حقیقت عالم وجود باشد تا آدمی به سوی او پویا باشد و همچنین حقیقتی و اصالتی برای فضایل و مکارم اخلاقی و زیبایی و جمال واقعی باشد تا آدمی به سوی او

ره سپر باشد؛ همان طور که کمال مطلق و جمال مطلق حضرت حق است که علت همه گرایش ها و کشش هاست. پس نه آدمی راره سپر اقلیم ظلمات و تاریکی ها و او هام کرده اند و نه این جریان و سپر را هم بر او بدون اسباب و گرایش ها تکلیف کرده اند تا بر خلاف جریان آب در سپر و سلوک خود در تمام مراحل حیات با درد جانگزای درونی - یعنی بر خلاف گرایش طبیعی - دست و پا زند و هر دم بر او جهتمی رود. انسان کامل و والا آن است که تمام این موهبات الهی را ارج نهاده و از هر کدام به مقتضای اعتدال شایسته بهره گیرد. فطریات انسانی را گرایش های متعالی و مقدس گفته اند. پس باید در راه تعالی و قداست مورد بهره وری واقع گردد. گرایش به سوی زیبایی و جمال و زیاسازی و زیبا آوری چقدر زیبا و ارزنده است. (اگر تعبیر به زیبایی در گرایش های نفسانی صحیح و به جا باشد) درست است که آدمی به واسطه ابداع فطریات در او، از حیوان ممتاز و جدا می گردد، اما این ودیعه والای الهی انسان ها را هم در ذوق و لطف و صفا و وفا درجه بندی می کند. ببینید انسانی حقیقت جو و طالب فضایل و خیر اخلاقی بدون هنر و ذوق

انسانی خشک و بی ذوق و بی لطف است. آدمی متبّع، جستجوگر، فیلسوف، خیر، با فضیلت اخلاقی، ممکن است لطف و عنایت و رحمت و صفا و وفا و ذوق خداوندی را که در او به ودیعه نهاده شده در نیابد.

پس به راستی جمال و کمال ظاهر و باطن با این ودیعه آسمانی تجلی می یابد و به ظهور می رسد. زهی انسانی که هنر و الایش نمایانگر اعتدال روح او، آرامش او، ادب او، دین او و پیوند خدایی او بوده باشد تا ودیعه ارزنده ای الهی را تباہ و سیاه نکرده باشد. شایستگی فطرت هنری آن است که با ارج نهادن به فطریات دیگر مخصوصاً با گرایش و کشش و شیفتگی و شوریدگی به سوی جمال و کمال مطلق و حضرت حق سبحان بوده باشد. آیا واقعاً هنری که سر تا پا اسلامی باشد، چنین نیست؟ هنر اسلامی یعنی هنری که از نهاد و فطرت اسلامی از اخلاق اسلامی، از ادب اسلامی و از معارف اسلامی برخیزد. گرایش هنری اسلامی اگر همراه و توأم با گرایش همیشگی به سوی کمال و جمال مطلق حضرت حق بوده باشد، از پویایی و استمرار تعالی باز نمی ایستد.

هر روز چیزی نو عرضه می‌دارد و هر ساعت نوایی تازه می‌نوازد. استعداد والای بی‌کران انسانی را به معرض شهود و تجلی می‌گذارد؛ در منجلا ب‌ها و فسادها و تباهی‌ها نمی‌رود، تا چه رسد که فرورود و دست بر سر خود زند و چنان ننگین شود که هر انسان آزاده‌ای از قبول عنوان افتخاری این چنین هنرمندی ننگ داشته باشد. هنرمند اسلامی چون گرایش به سوی جمال مطلق و کمال بی‌پایان حضرت حق سبحان دارد، جمال و زیبایی ظاهر را منزل‌گهی برای رسیدن به آن جمال معنوی ظاهر و زیبایی دل‌انگیز تر و والاتر می‌بیند. به شکرانه این نعمت خداوندی هنر و زیبایی را وسیله‌ی تعالی روحی و سیر معنوی به سوی ساحت قدس ملکوت اعلای خداوندی قرار می‌دهد. هنر را در مزبله‌های پوکی، بدبختی، خواری و خود فروختگی و مردگی را کد نمی‌کند، بلکه آن را مایه‌ی هدف، شرف، سربلندی، عزت، استقلال، حیات، آزادی و آزادمردی می‌داند. بدبختی هنرمند غربی تا بدان‌جا می‌کشد که هنر را زاینده‌ی بدبختی، شوربختی، بی‌چارگی، وحشت، وسواس و جنون می‌داند. در طول تاریخ هنر اسلامی، بنگرید که با چه طمأنینه، دل‌گرمی،

آرامش و ایمان و معنویت و روحانیت کار کرده‌اند. به راستی هنر مینیاتور و تذهیب ما مخصوصاً تذهیب صفحات مصاحف و کتب و قطعات خطی با شوربختی و وحشت و هراس توأم است؟ این‌ها را چه چیز جز آرامش دل به وجود می‌آورد. تکرار بسیار جمیل و زیبای پیچ و تاب‌های اسلیمی‌های بسی مانند مادر تذهیب‌های بسیار ریزی که به راستی باید میکرو مینیاتور نامید، آیا زاینده‌ی وحشت، وسواس و جنون است؟ زهی بدبختی و درماندگی این بیچارگان که چنین اندیشند. هنرمند ارجمند ماکه تکیه بر لطف ازلی و عنایت بی‌متنهای خداوندی دارد، دیگر از چه چیز هراس و وحشت دارد؟ هنرمند گران‌قدر مسلمان می‌داند که هنر چه کشش درونی در دل و جان انسان‌ها دارد؛ به همین سبب هم خود را متعهد و مسؤول می‌داند که چگونه باید هنر خود را بهترین وسیله‌ی ارشاد، بیداری و هوشیاری تکامل سعادت و هدایت انسان‌ها قرار می‌دهد.

اجازه بدهید چند جمله‌ای از سر مقاله فصلنامه هنر شماره ۴ را که مقاله‌ای از این جانب است، به عرض شما عزیزان برسانم:

«هنرمندان ما از آن جا که مرتبط با عینیات و حقایق جامعه انقلابی هستند، جدا از این حرکت مردمی نبوده و ان شاء الله به زودی نقش پربار و پربرکت خود را در نشر فرهنگ و اندیشه صحیح خدایی متجلی خواهند ساخت. تأثیر بارز و باهر خود را در حوزه هنر و اندیشه اسلامی روشن و تابناک به چشم و گوش همگان خواهند رساند. با امکان شیوه‌های کاملاً تازه و اصالت‌های انسانی و الهی که در جامعه خروشان ما پدید آمده، امروز هنر در جامعه اسلامی ارزشی گران‌قدر و مسؤلیتی بی‌اندازه حساس پیدا کرده است. باید کشش عاطفی و گرایش درونی‌اش دائماً و مستقیماً متوجه معنویت، اصالت، انسانیت و عرفان ملکوت خدایی بوده باشد.

آدمی به فطرت خداوندی خود گرایش به سوی هنر و زیبایی دارد و همچنین گرایش به سوی جمال و کمال مطلق خداوندی که مادر همه گرایش‌های فطری اوست و این خود سبب است که اگر با جریان‌های مخالف و منحرف از این فطرت خداوندی بازماند باز هم به حسب طبیعت خود بعد از زوال موانع به سوی سلوک راه حق و هنر خدایی باز می‌گردد. رژیم پلید و ناپاک مقبور

سابق چه کرد با هنر و هنرمند که انسان از بازگویی آن شرم و خجالت دارد؟ اما باز هم نتوانست نور آسمانی و الهی را از دل خیلی از هنرمندان ما بزدايد و با اصالت و ریشه‌دار بودن معنویت هنری در دل و جان آنان، ان شاء الله تدارک گذشته را خواهند نمود.

اگر هنرمند عزیز ما واقعاً در آینده هنرمندی مسلمان و متعهد باشد، دیگر فریب استعمارگران فرهنگی و هنری را نخواهد خورد؛ با آزادگی و آزادمردی به قید و بندهای شیطانی و انحطاط‌های اخلاقی بسته نمی‌شود. او مسلمان است و هنرمند و می‌داند که خداوند متعال از او پاک‌دامنی، تقوی، عظمت و عبادت خواسته است. اصالت در هر کار و عمل و قلم و بیان و نشست و برخاست را بسته به رضای خداوندی می‌داند. همه اجزای این پیکر بزرگ، یعنی عالم وجود، را در وابستگی و رابطه با خداوند متعال به جا و با ارزش می‌داند؛ نه پوک و پوچ و بی‌اساس. درخت تنومند انقلاب اسلامی روز به روز محکم‌تر و قوی‌تر می‌گردد، دست دشمنان و عوامل آنان که هر روز به رنگی و لباسی درمی‌آید، به آن نمی‌رسد تا بیشه، ظلمی بر تنه او

زند. هنرمند متعهد و مسؤول مسلمان همگام با انقلاب فرهنگی ما چون پهلوانی قوی دل و کوهی گران - ان شاء الله - محکم تر و استوارتر به پا می‌خیزد. با شکیبایی‌ها و تحمّل، رنج‌ها و سختی‌ها را راحت و زحمت‌ها را رحمت می‌شمارد تا هنر اسلامی سرشار از معنویات الهی و قیمت‌های انسانی را حاکم بر جریان‌های هنری منحرف و بی‌ارزش سازد. بارشادت و شجاعت و تقوای آنان هنرمندان واپس زده، به کنجی خزیده و بقایای رژیم پلید مقبور را خرد و حقیر به دیار نیستی خواهند فرستاد. اما این آینده‌نگری همان‌طور که در طلیعه سخن گفتیم به شرط آن است که هنرمند، مسلمان و متعهد و هنر، هنر اسلامی حقیقی باشد؛ گرایش هنری خود را به همراهی سایر گرایش‌ها و فطریات خداوندی به منصفه بروز و ظهور برساند. حقیقت انسانیت انسان نیز به این امتیازات است و با فقدان آن‌ها انسان، حیوانی است با غرایز حیوانی؛ منتهی به این شکل مخصوص، چون سایر حیوانات. مگر «خور و خواب و خشم و شهوت» در باقی حیوانات با شکل‌های گوناگون نیست؟! پس چه به جاست که آدمی زاده قدر انسانیت خود را بداند

و خود را گم نکند و از رهروان راه، سراغ خود گم‌شده‌اش را نگیرد. چه در ابتدا و چه در ادامه راه چنین است؛ فطریات آمیخته با حقیقت انسانیت، پس همیشه با اوست و همیشه آدمی مأمور است که توجه و درک و انتخاب خود را متوجه فطرت سازد و از او پیروی کند و این خود بزرگ شاهد و روشن دلیلی است که فطریات انسانی همیشه گرایش به سوی خداوندی دارد «و فطرت الله» همیشه متبع و مطاع است و خطاب حضرت حق سبحانه: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» مخصوص به روزی خاص و به وقتی مخصوص و مکانی ویژه نیست و اگر این فطرت، همیشه متوجه خداوند و دائماً ارتباط شهودی با خداوند نداشت، چگونه به انسان تکلیف می‌شود که همیشه به فطرت خود بگراید و منحرف نگردد و ما بدین نگاه ان شاء الله در آینده هنر اسلامی و فلسفه و حکمت آن می‌نگریم و سراپا امید و اطمینانیم که حضرت حق متعال هم، همه وقت ما را در خدمت‌گزاری به ساحت مقدس خودش یاری خواهد فرمود.

به شهد شعر خواجه سالار اقلیم غزل، حافظ

شیراز، سخن را به پایان برم
لطیفه‌ایست نهانی که هستم از او خیم
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست
جمال شخص نه چشمست و زلف و عارض و خال
هزار نکته درین کار و بار دلداریست
قلندران حقیقت به نیم جو نخزند
قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست
دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم آزاریست



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی